

بیست و نهم از **دبهبشت** در **تقویم ملی موزه** و **میراث فرهنگی نامگذاری شده** است. به همین مناسبت **خدمت شما رسیدیم…**

چرا من؟

گویادر کار راهاندازی برخی موزه‌های بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی دخیل بوده‌اند.

بله، قدری بیش از دخیل. غالب آن موزه‌ها را من طراحی، تألیف، اجرا و راه‌اندازی کردم و جز نخستین موزه، یعنی «تماشاگه تاریخ»، در سایر موارد از هیچ مهندسی یاری نجستم. اما دستم یا برکت نداشت یا نمک، چون شماری از همین معدود موزه‌ها نیز به تیر غیب گرفتار آمدند و داغی شدند بر جگر این بنده‌الی یوم القیامه. به هسر روی موضوع مربوط به سسال‌ها پیش از این است و تجدید خاطره‌اش گر چه سهل، اما متعج. حکایت مکرر بی‌سر و سامانی‌ها و ندانم‌کاری‌هاست، طبق معمول، در عرصات فرهنگی کشور.

سرشک‌انگیز است غالب اوقات، لاقل برای من، که قریب ۱۷ سال از کار از عمر آبیپوده به یاد دادم و جز نجوری تن، روح و روان، فرونهادن امید و پهبود فردا توش‌های نصیب نیامد مرا.

کدام موزه‌ها به تیر غیب گرفتار آمدند؟

اولش «تماشاگه تاریخ»، بعد «موزه آثار هنری جانبازان» بعد تبدیل «موزه تندیس» علی الغفله به «پول»، بعد هم اضمحلال سایر موزه‌ها، همچون «پول»، زمان، خودرو، خزر و طرح‌ها و اندیشه‌هایی که با سد سدید سکندر مقابل افتاد، به ابدیت پیوست.

قصد ناراحت کردنتان نیست، که متأسفانه شدید. از آن جمع کدام یک را بیشتر…

دوست می‌دانستم؟

بله…

موزه آثار هنری جانبازان را که به نام‌دمی سلوکی برای همیشه ویران شد، یعنی بسته و جمع شد فردا روز افتتاح و اینک برخی کره‌به بر جایش نشسته است. هرگز شور و حال و شادمانگی عزیزانم، جانبازان هنر مند زرین کلک و پنجه و اندیشه را از یاد نخواهیم برد. در شب افتتاح، با حضور جناب آقای فرشچیان، سردار شمعخانی، سردار دحقان و مسئولان آن زمان بنیاد، جانبازان که ساده‌لوحانه به شوق آمده بودند که خدای را شکر از فردا خانه‌ای داریم، محض عرضه خود، محض دیدار یکدیگر، من و آنان اما سخت غافل که دست تار دار حادثه به اختیار نیست و تنگ‌نظری‌ها و گوت‌بینی‌ها یک‌ه‌تا از هر میدانی- حضرت فرشچیان در نطق افتتاحی‌اش فرمود زیباتر از این موزه کوچک به عالم ندیده است. قدسش، مرادش، بی‌تردید، نه بنای موزه که از جان تراویدن آن آثار بود که به دست و حتی به دندان جانبازان خلق و بر لوح نشسته بود. همین‌معنا را نقاشی اسپانیایی که در سفر به ایران شماری از آن آثار نظیر تابلوهای بی‌بدیل جناب بدری را که به طرف‌العین با سرانگشت یا که قاشقی از یک توده رنگ جنگلی خلق می‌کردانبوه یا انبوه‌گل سرخی یا هر آن نقش – یا آن دیگر نازنین که به سبب قطع نخاع قلم به دندان می‌فشرد و نگارینه نگاره‌ها می‌آفرید- را رؤیت کرد، همو نیز متذکر گردید.

فردای افتتاح، آن افتتاح پرشور شلسمانه، به پنهانی‌ی‌واهی از جانب رئیس آن زمان اداره کل موزه‌های بنیاد فرمان داده شد که جمع آثار جمع، به سردار دحقان و موزه بسته شود. پنهانه مبلغ ۲۵ میلیون بدهی بنیاد جانبازان بود از جمع مخارج موزه به آن اداره کل. او‌هاهی بود اما آن پنهانه، چراکه به دستور رئیس وقت بنیاد، جناب فروزنده، گویا آن بدهی در زمره حساب‌های فی مابین دو نهاد تسویه شده بود. آن آنیسی حتی از حضور در شب افتتاح تن زد. حال آنکه چه بهتر از آنکه در حیطه اقتدار ایشان موزه‌ای تشکیل و در آستانه افتتاح بود، آن هم به دست سردار شمعخانی و در حضور بزرگان عرصه هنر و جهاد، جانبازان هنر مند نازنین.

چرا انبیامند؟

گفتنی‌ها کم نیست در این سامان، من و تو کم گفتم به قولی، که هنوز بسیاری از جای‌ها بر همان پاشنه‌ها می‌چرخد در کین پیشت می‌چرخید.

پس بگویید تا نچرخد شاید.

عمری اگر باشد خواهم گفت یکان به یکان حکایت دلخراش آن راه‌اندازی‌ها را و ناگامی‌های در پای نازل گشته‌اش را. این مصایب را به تفصیل در خاطرات خود که عن قریب از طبع خارج شود، گفته‌ام جزء سه جزء، و قلم نظاره می‌کنسی حاصل جان و عمر و اندیشه‌ات به اشاره‌ای برچیده، بسته و نابود می‌شود، آن هم به نام‌دمی تیرین طریق، تنها این شعر نیامی کبیر به ذهنت خطور می‌کند:

نازک آری تن ساق گلی

که به جان کشتم و جان دادمش آب

ای دریغا به برم می‌شکنند!

گویا همین شعر حکایت سالیان سال باشد، دنیا را چه دیدی؟ شاید هم قرون و اعصار در این دیار. لاقال تا بدانگاه که ندانم‌کاری یکه‌تا از عرصات فرهنگی است و شماری مدیران و مسئولان نه‌از چهتم فرهنگ.

به موزه جانباز برگردید.

به روی چشم.

فکر تأسیس موزه جانباز نخستین بار چگونه شکل گرفت؟

در سال ۱۷۹ آقای فروزنده رئیس بنیاد مستضعفان و جانبازان، دستور تأسیس این موزه را به اداره کل موزه‌ها دادند. همان‌گونه که می‌دانید، اداره کل موزه‌ها زیر نظر بنیاد مستضعفان است. آقای جوهری، رئیس اداره کل موزه‌ها هم طراحی را به من محول کردند. طرح اولیه دو ماه طول کشید که زمینه‌های اصلی را پیدا کردم و آن را ارائه دادم. بیشتر نگاه تاریخی به پیشینه جانبازی و بازتاب آن در هنر و ادبیات و فرهنگ ایران، زمینه اصلی کار قرار گرفت. براساس این نگاه، جنگ تحمیلی اگرچه در تاریخ معاصر روی داده بود، اما بستر اصلی آن واقعه عاشورا و حرکت‌دهنده آن هم همین واقعه قلمداد شد.

چراکه این جنگ در کل، گذشته‌از دفاع از سرزمین و دفاع از ارزش‌های ملی، به دفاع از ارزش‌های عاشورا برمی‌گردد. می‌دانیم که در شب‌های عملیات، مرئی امام حسین(ع) نوعی آگامی برای ورود به یک آستان قدسی بوده و براین اساس آنجایی‌ها یادآید تا دوام عاشورا، بنابراین با این دیدگاه در نهایت به این راهکار رسیدیم که بازتاب این قضیه را در آثار هنرمندان معاصر، خصوص آثار هنرمندان جانباز پیدا کنیم. پس زمینه اصلی این کار بر چند محور قرار گرفت.

پیشینه تاریخی، بازتاب این پیشینه در آثار معاصران و سر آرخ آثار هنرمندان جانباز.

با این ذهنیت و بر اساس این زمینه حدود دو سال تمام شهرستان‌های ایران را همراه آقایان «جوهری» و «مروذشتی» که به دنبال آثار هنری گفتمیم و هنرمندان جانباز را پیدا کردیم، آثارشان را دیدیم و تعدادی از این‌ا آثار را برای موزه انتخاب



عکس حمیدرضا شامخ، جوان

حکایت مکرر بی‌سر و سامانی‌ها و ندانم‌کاری‌ها در گفت‌وگوی «جوان» با سیروس سعدوندیان

موزه جانباز داغی بر دل شد

■ **سمانه صادقی**

۱۱ سال پیش خبری مبنی بر راه اندازی موزه‌ای برای جانبازان توسط رسانه‌ها منتشر شد؛ موزه‌ای که اولین گنجینهٔ احداث شده به منظور ارائه آثار فرهنگی، هنری و تجسمی مربوط به جانبازان قلمداد می‌شد و هدف از ساختن آن چندان به مقام پاک فدakar ترین فرزندان این آب و خاک بود. سال ۷۹ دستور ساخت موزه جانباز از سوی فروزنده رئیس وقت بنیاد مستضعفان و جانبازان صادر شد و پس از چند سالی نهایتاً در ۲۸ دی‌ماه بیست‌ماه سال ۸۴ زمان ریاست جدید بنیاد مستضعفان انقلاب

کردیم. حتی در اردیبهشت ماه سال قبل از افتتاح موزه، به مدت ۱۰ روز نمایشگاهی از آثار گردآوری شده در ساختمان اداره کل موزه‌ها برگزار کردیم. سپس ساختمانی در اختیار ما گذاشته شد در خیابان هفتم شهید احمد قصیر که بعد از آن به طراحی این ساختمان پرداختم. آن زمان حدود ۱۰۰ متر به این بنا اضافه شد و تغییر کاربری داد.

با برداشتن دیوارهای سمت خیابان، نوع معماری، به گونه‌ای طراحی انتخاب شد که موزه بتواند خود را عرضه کند. بعد از آن کار طراحی و اجرای ساختمان با شتاب بیشتری پیش رفت. تمامی طرح‌ها و تندیس و نقاشی و نرده‌ها و شیشه‌های ساختمان و… در خدمت بیان موضوع و همان زمینه‌های اصلی شکل گرفته و به نوعی تا دوام فرهنگ عاشورا را دنبال کرد. در نوع بیان هم، هنر مفهومی را الگو قرار داده‌سیم کردی اجرای آنها تو و امروزین باشد.

هم‌زمان کار انتخاب در طراحی و ساخت این موزه آیا اثر خاصی هم الگوی شما قرار گرفت؟

نه به آن صورت. تقریباً وقتم صرف خواندن خاطرات رزمندگان، دیدن عکس و فیلم‌های جبهه، بازدید از مناطق جنگی، دیدن مزار شهدا در شهرستان‌های مختلف و ملاقات با هنرمندان جانباز و حس کردن حال و هوای‌شان شد. در واقع خطوط اصلی طراحی و ساخت را از این عوامل و عوامل تاریخی گرفتم. در معماری ساختمان با بهره‌گیری از شیوه و مصالح معماری سنتی ایران سعی کردم بیان و هندسه‌ای همساز با روز داشته باشم و این بیان چه در معماری و چه در نقاشی و ساختن تندیس‌ها انتخاب شد. رنگ‌ها را هم از رنگ‌های غالب در کاشی‌های ایران و بناهای مذهبی و رنگ پرده‌ها را از رنگ پرده‌های تاریخی کربلا گرفتم. در کل نگاهی ویژه به ادبیات عاشورایی به خصوص ادبیات مربوط به حضرت ابوالفضل (ع) که سمبل جانبازی هستند، داشتم.

فاز اول این موزه چه قسمت‌هایی را شامل می‌شد؟

نمای بیرونی و بعد حیاط بود که آن را به صورت موزه باز در آوردم. سالی هم بود که با اتاقی که به حضرت ابوالفضل اختصاص داشت شروع می‌شد. بعد از آن نمازخانه‌ای کوچک و بعد یک اتاق که با جلوه‌های صوتی و نوری کار یکی از جانبازان در مورد مبارزان را عرضه می‌کرد. سالن نمایشی از آثار هنرمندان معاصر و هنرمندان جانباز هم بر پا بود که آثارشان با موضوعات موزه ارتباط داشت.

آن‌گونه که متوجه شدم، گویا قرار بوده این موزه بیشتر نمایشگاه آثار هنری باشد. آیا جایی هم برای نمایش آثار غیر هنری در نظر گرفته شده بود؟

آنچه بیشتر اشاره شد مربوط به فاز اول موزه بود، مفاد و محتوای فاز دوم توسعه فیزیکی موزه و تشری آن به خیابان بود. متأسفانه فاز دوم در خیابان، در طبقه دوم و بالکن هیچ‌گاه به مرحله اجرا رسید.

در فاز دوم قرار بود چه بخش‌هایی به موزه اضافه شود؟

در آن فاز قرار بود آثار غیر هنری جانبازان و دستاوردهای علمی، تحصیلی و… جانبازان را در نمایشگاه‌های فصلی عرضه کنیم که محقق نشد. همچنین برنامه داشتیم که در صورت توافق با شهرداری آثار جمعی در خیابان نیز به نمایش گذاشته شود و موزه به خیابان تسری پیدا کرده و خیابان نیز به جانباز تغییر نام یابد.

در نهایت چه آثاری در این موزه به نمایش گذاشته شدند؟

تعدادی از آثار مربوط به واقعه جنگ و واقعه عاشورا و بقیه مربوط به هنر مدرن بود. بیشتر نقاشی و کمتر تندیس به نمایش در آمد. آثار خط هم بود که خطوط رایج ایرانی و خط نقاشی را شامل می‌شد. در قسمتی مدال‌های ورزشی جانبازان نیز به نمایش گذاشته شد. نمایش فیلمنامه و فیلم هم در خصوص همین بحث قرار بود اجرایی شود. با گردآوری جمع تثرهای تحصیلی جانبازان از سراسر کشور، کتابخانه‌ای از خور هم تشکیل شد.

استقبال جانبازان از تأسیس چنین موزه‌ای در آن دوران چطور بود؟

خیلی خوب. حتی در شهرستان‌ها و خیلی جاها از این امر استقبال کردند. بعضی‌ها از کمبود فرصت‌ها در سال‌های پیش از آن و نبود امکانات در آفرینش‌های هنری گله داشتند. آن زمان مسائل مادی بیشتر این کمبودها بود. مثلاً عکاسی قطع نخاعی بود که به خاطر مشکلات مالی دوربینش را فروخته بود، ولی آن زمان با میل و رغبت عکس‌هایش را در اختیار ما گذاشت. با عزیز جانباز دیگری در تبریز بود که کار آرایش مزار شهیدان را انجام می‌داد. ایشان یکی از غنی‌ترین آرشیهوهای جنگ را درباره شهدا و به خصوص تفحص جمع‌آوری کرده بود اما برای کارهایش به خیلی از ابزارهای اولیه نیازمند بود. کم نبودند از این دست عزیزانی که آمدند و کمک کردند. جانبازانی که هنوز در حال و هوای جبهه‌ها به سر می‌برند و تمام زندگی‌شان را وقف به تصویر در آوردن جنگ کرده بودند. به هر حال این موزه نتوانست ارتباط مستمر و مداومی با عزیزان جانباز داشته باشد.

بخشی از این موزه گویا به آثاری اختصاص داشته که بازتاب واقعه عاشورا و رشادت‌های حضرت ابوالفضل بوده است؟

طی سفرهایی به اقصی نقاط کشور که افتخار و توفیق بازیابی به محضر جانبازان را یافتم، مهر، صفا و خلوص و صمیمیت ایشان چنان به روح و جانم رسوخ کرد که با مرگ هم



موزه جانباز یک روز بعد از افتتاح از ساعت ۴پداز ظهر تا ۷ شب جمع شد. واقعا موزه تعطیل کردن یعنی چی؟! گروگوشی کردن در حوزه جانبازان معنی ندارد. دعوای بنیاد جانبازان و اداره کل موزه‌ها سبب شد موزه جانباز بسته شود و نهایتاً اداره املاک این ملک را بکوبد و تبدیل به برج کند

خود را بنمایاند. به عنوان نرده و محافظ در آن قاب‌ها، طرح شماتیک علامت‌های سه‌په‌زنی را با میلگرد ساخته و قرار دادم. ساخت این علامت‌های شماتیک را برادر سمنائیان عهده‌دار شدند که آهن در دستان هنر آفرینش موم است. منظور تذکار این معنا به هر رهگذر و بیننده بود که آنچه در اینجا می‌بینید، از ورای سنت عاشورا ایبان است. به نشان جانبازی سسری بزرگ از مس را طراحی کردم با پنج گل هشت پر، جمعاً چهل پر به نیت ازبیین حسینی، اسامی کوچک کل جانبازان کشور را استخراج و در دایری که چرخش کپکشان را می‌ماند، بر سیر حک کردم و سیر را بر سکویی گذارده، ایضا به دو تپه علم عاشورایی تکیه دادم. در پشت سیر، از کبوترها و آن گنجشک‌ها نشاندم بر سکو، همان‌ها که بر علم‌های مرسوم نیز نصب می‌شوند. این پرندگان را اسمبل مردم گرفتیم که در پناه سیر، فارغ و ایمن دانه برمی‌چینند.

سیر را در هشت جابه نشانه هشت سال دفاع مقدس سوراخ کردم که در این سوراخ‌ها مرمی گلوله

می‌نشست. نرده‌های حیاط و بالکن را به صورت پرواز انبوه پرندگان اجرا کردیم. در دیوار حیاط یکی از زیباترین سقاخانه‌های ایران را ساختم و در زیرش آب‌سردکنی تعبیه کردم که به یک «جام

چهار قلی» منتهی می‌شد. قسمت فراز سقاخانه دو ضریع داشت، درون یکی از آنها «پنجه»، در دیگری یک ویترای از حضرت عباس(ع) گذاردم. به شما بگویم از فردای راه‌اندازی موزه در فراز آن بیشترفته‌ترین شمع روشن کردند و به ضریع دخیل بستند. مهم این نیست که آنجا تا دیروزش بنایی بود در خیابان وزرا، مهم این است که هر مکان را که با نام نامی رسول اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) و اولاد ایشان پیوند دهی و در معرض نثار ایمان مردم و خلوص ایشان قرار گیرد، دیگر یک مکان قدسی است نه قطعه‌ای از خاک تهران به خیابان وزرا. متأسفانه به این ریشه رحم نمی‌کنند و چنان به سعیت مبرج را از ریش برکنند که یک دوگوشی هنوز به دیوار مانده بود پیش از تخریب نهایی.

نمازخانه موزه را هم به جرئت می‌گویم زیباتر از هر نمازخانه‌ای ساختم. اینک می‌گویم «سماختم» حاشا و کلاژ سر خودسپندی نبوده و نیست. جمله این آثار خود جاری می‌شدند، ذهن و دست من تنها وسیله بود. دیوار ساختمان را که مشرف به حیاط بود، یک سرپا اوراق استیل ضد زنگ پوشانیده، در آن دو پنجره دایره تعبیه کردم. شیشه‌های هر دو پنجره را شیشه گردش کپکشان طراحی و خانه خانه رنگی کردم که به گرد پنجه‌ای در مرکز می‌گردیدند.

در وسط دو پنجره یک علامت پنج تپه به نیت پنج تن، تعبیه کردم و پشت علامت را با سنگ فرز همچون خورشیدی تابان با اشعه‌هایی درخشان طرح زدم. به گرد پنجره نخست نیز با سنگ فرز گردش دوایر کپکشان را نشاندم که به خورشید ز علم رسیده، دور دومین پنجره گشته و در نهایت به پرچم بزرگی که در اهتزاز ترسیم شده بود، ختم می‌گردید. نشاندن این نقوش بر استیل با سنگ فرز را نیز برادر سمنائیان عهده‌دار شد. محض پیوند با فضلی ملکوتی جبهه‌ها، از جمله ابزار موجود در سنگر‌ها، یک قفزه بیل سنگر را بر گردیدم و با خرید تعدادی در خور از آن، هم تندیسیی چهارسویه ساختم که ضامن بیل به تنه نخل بدل شد، سر بیل به برگ و دسته‌اش به نیزار، با مهره موجود در بیل‌ها نیز شمعدانی چهل شاخه ساختم به نیت رحبت و نشاندم بر دو دست گشاده‌رو و به آسمان به آرایش دعا. بر این تندیس خیمه‌گاه و هفتاد و دو تن یاران حسین بن علی(ع) را در هیئت پرندگان که بر هرچامی در اهتزاز فراز خیمه‌ها نشسته بودند، نمایاندم. با کلاه خودها نیز گل لاله ساختم.

تندیسای دیگر در حیاط گذاردم که بانویی در برابر یک تندیس که به گونه فلش به آسمان نشانه‌فته بود، به نماز ایستاده بود. بین دو دست آن بانو در برابر سینه‌اش، ششبار مابین دو دست شمای یکی شمع بلندروشن را داشت. فلش به خورشیدی که از پیوند پنجه‌هایی برنزی بر فرازش تعبیه کرده بودم منتهی می‌شد بر تمامی بدنه فلش هم زیارت عاشورا را با جوش نشاندم. این کتر را مرحوم برادر اجرتی عهده دار شد و خوب از عهده برآمد. در قسمت تحتانی فلش قفسی بود ضریح‌وار با بسیار قفل‌های مقلد آویخته بر آن. در قسمت میانی که باز شیشه‌های رنگی، همچون گره چینی‌های سنتی نشانده بودم، دو کلون در، زانه و مردانه، گذاردم به دق البالب. بر فراز کلون‌ها دو ساقه پر بار گندم به نشان رویش رو به فراز می‌رفت و منتهی می‌شد به ضریحی دیگر که به عوض قفل بر خود پلاک‌های رزمندگان را داشت به نشان کلید گشایش آن قفل‌های زیرین. دق البلبی که پرسش و توسل بود و پاسخی که در فراز به پنجه‌های زرین و پلاک‌های رزمندگان منتهی می‌شد.

در داخل موزه چه آثاری به نمایش گذاشته شده بود؟
حتی از در آسانسور هم نگذشته بودم. بر آن نقش موج موج آب نشاندم با این مصرع یک‌نوحه حسینی

نمونه‌هایی از آثار اجرا شده در فضای حیاط موزه جانباز

که «تشنه آب فراتم ای اجل مهلت بده» در درون موزه، حد فاصل نرده پله‌ها را با قوطی‌های مختلف، طرح شماتیک یک شهر را نشاندم که در هر پیچ بر شمار نیم‌دایره‌هایی به نشانه گنبد مساجد افزوده می‌شد و هر چه بالاتر می‌رفت، آن شهر به واقع اسلامی‌تر شده بر تعداد انحنایها و قوس‌ها افزوده می‌گردید. در نهایت بر آخرین قسمت آن شهر موشکی نشستسته بود. تندیس‌ها و تابلوهای مختلف را طراحی و اجرا کردم. حسی اتاقی که به محض قرارگیری بیننده در درگاهش به یکباره بدل می‌شد به کوچه‌ای منتهی به یک در و پنجره که ازبر حمله هوایی و گردش چراغ گردون آمبولانس و شمعش نور انفجار در آن عیان می‌گردید. بر کف آن کوچه چادری بر زمین افتاده، آن سوی ترش دو کفش لاستیکی رها شده و نقش کف پاهایی خونین و گریزان بر زمین. جز اینها یک سمبل نیز برای جانبازان ساختم به هیئت یکی از سروهای پلکان تخت جمشید که نیزه‌ای بر آن نشستته و از زیر نیزه قفزه خونی جاری بود و از فراز آن سسرو زندگی برنده‌ای سپید در پرواز. سرو را با گچبری ساختم، اما با سارنگ‌های آب بنیان سیاه به هیئت سنگ در آوردم که جمله بینندگان آن جز سنگ، سنگی از پلکان تخت جمشید ندیدند.

محض نمایانیدن جانبازان شیمیایی تندیسای دیگر ساختم، محض آزادگان، هواپیمای ساقط شده مسافربری در خلیج فارس، نفخص و… هر آنچه را از جانبازان فراگرفته بودم در بستر نقاشی و تندیس نشاندم. در تابلوی بانام عبور از میدان مین، دو شاخه گل سرخ گذاردم که با بند پوتین به بوم متصل بودند عین دو پای استوار در پوتین.

زان جمله رنگ بادی است مرا در خاطر، اهی در سینه، بغضی در گلو، داغی بر جگر، بروید قلمت کره

آن برج را نظاره کنید.

بضاعت کشور در تجمیع موزه‌های متفرقه چه جانبازان به صورت موزه‌ای واحد در چه حد است؟

بضاعت کشور هر چه که باشد در گرو یک چیز است و آن باور و ایمان است؛ باور و ایمان به اینکه برخی مسئولان باور کنند وجود و هستی‌شان مدیون ایثار شهدا و جانبازان است. برای مملکتی که بچه‌های نینیش می‌توانند برای دفاع از آن پیشرفته‌ترین موشک‌ها و پهپادها را بسازند نبود یک وسیله بالابر در هیچ پله‌ای از میلمان شهر، شرم‌آور است. منظور از بالابر سازه‌های عجیب و غریب نیست، سازه ساده‌ای با یک کف فلزی و نرده و زنجیر طول دوچرخه و یک دینام، واقعاً هزینه‌ای نمی‌برد و این مسئله تنها مربوط به بنیاد جانبازان نیست. همه نهادها و ارگان‌ها باید در این زمینه دست به دست هم دهند.

بیبیند شهرداری امسال بی هیچ مناسبتی این همه تخم مرغ در سطح شهر کاشته که می‌تواند برای توریست‌های خارجی این باور را به‌وجود آورد که تهران‌خانی ساختم. اینک می‌گویم «سماختم» شهر داری نمی‌توانست مقداری از این هزینه‌ها را صرف گذاشتن یک نرده کنار پل‌ها و نصب یک بالابر برای عبور ویلچر جانبازان کندانقل می‌کردند جانبازان عزیز کسه برای عبور از پله‌های باید بدان بسیاری منظر بايستند و اغلب کسی برای کمک به آنها نیست، واقعاً این مسئله دردناک است، به خصوص در رابطه با مسئله جانبازان که آنقدر در مورد این صحبت می‌کنیم، متعقد دیگر حرف بنیاد زد، باید حرف را فرهنگ و فرهنگ را زندگی کرد و امیدوارم یک روز این فرهنگ عملی شود.

در خصوص امکان تجمیع آثار جانبازان در یک نقطه هم بستگی دارد به نظر مسئولان ولی تاکنون خبری در خصوص تجمیع آثار در یک مرکز ندارم. البته ما مراکزی چون موزه دفاع مقدس و برج آزادی را داریم که وجود همین‌ها هم غنیمت است اما یادآور شدن جنگ با رسیدگی به جانبازان هنرمند با آنکه در یک راستاست تفاوتی‌هایی هم دارد. هنرمندان جانباز ما واقعاً هنرمندان تراز اولی در تمام عرصه‌ها از نقاشی گرفته تا خط و فیلمنامه و… هستند.

اهمیت طرح موضوع موزه جانباز در این برهه چیست؟

اهمیت طرح این موضوع در روز جهانی موزه‌ها این است که هر ساله تا می‌توانیم در این خصوص شعار می‌دهیم که هیچ کدام نه اجرایی می‌شود و نه عملی. گاهی اوقات سمینار و گاهی هم ورک‌شاپ برگزار می‌کنیم اما مسئله اصلی این است که موزه تعطیل کردن‌ها را باید ترک کرد. بباییم واقعاً به این حوزه اهمیت دهیم. نه اینکه اگر سسه‌هایی آمد برای کنفرانس‌های بین‌المللی بین خودمان تقسیم کنیم و در روز جهانی موزه به شعار دادن بسنده کنیم. همین موزه جانباز یک روز بعد از افتتاح از ساعت ۷ بعداز ظهر تا ۷ شب جمع شد، توسط کسانی که در زمان تعطیلی موزه تماشاگه تاریخ دادشان به آسمان بود. باور کنید اگر مدیر بنیاد جانبازان که فرهنگ و مراسم بی‌شاهت به شهید آوینی نبود، وجود نداشت موزه جانباز هرگز ساخته نمی‌شد.

واقعاً موزه تعطیل کردن یعنی چی؟! گروگوشی کردن درحوزه جانبازان معنی ندارد. دعوای بنیاد جانبازان و اداره کل موزه‌ها سبب شد موزه جانباز بسته شود و نهایتاً اداره املاک این ملک را بکوبد و تبدیل به برج کند.

حرف دیگری در خصوص این موزه ندارید؟

گفتنی بسیار است. از فجاج هر یک از این موزه‌ها که برشمارم، داستان‌ها دارم که خواهید شنید اگر مقدر باشد و عمری به دنیاى من باقی. باز به ذکر ابیاتی از نیما بسنده می‌کنم بیسان احوال را که فرمود:

غم این خفته چند

خواب در چشم ترم می‌شکند